

گفت و گوی " نامه " با محمدعلی طبرسی
دبیر سابق و 82 ساله سندیکای بافندگان سوزنی

اولین ضربات پس از انقلاب بر سندیکاهای کارگری وارد آمد هژیر پلاسچی

- سندیکای بافندگان سوزنی از چه سالی و چگونه شکل گرفت؟

سندیکای بافندگان سوزنی در سال 1323 در قالب **شورای متحده مرکزی** شکل گرفت و کارگران با رجوع به این شورا به عضویت سندیکا در می آمدند. گرچه بسیاری از کارگران آن زمان در احزاب مختلفی عضویت داشتند ولی آنهایی پیشگام تشکیل سندیکا شدند که عضو شورای متحده مرکزی بودند. محل سندیکا، اول در میدان شاه بود و بعد به خیابان چراغ برق منتقل شد. کارگران اگر کاری یا شکایتی داشتند به این محل مراجعه می کردند و سندیکا از حقوق ایشان دفاع می کرد. سندیکای بافندگان سوزنی زمانی فعالیتش را آغاز کرد که سندیکای کفاشان، نانوایان، نساجان و تعداد زیادی سندیکای دیگر هم تشکیل شده بودند.

- با توجه به این که شورای متحده مرکزی وابسته به حزب توده ایران بود، اختلافات سیاسی مشکلی برای فعالیت سندیکایی ایجاد نکرد؟

چرا! يك عده ای از کارگران بعد از شکست نهضت آذربایجان از سندیکا انشعاب کردند ولی خیلی زود پراکنده شدند. به هر حال زمانی که حزب توده ایران در سال 1320 تشکیل شد، کارگران به طرف این حزب هجوم آوردند چون حزب توده طرفدار کارگران بود. با وجود این، همین وابستگی موجب شد که بعد از کودتای 28 مرداد همه ی سندیکاها را غیرقانونی اعلام کنند و عده ای از کارگران سندیکایی بازداشت شوند.

- چگونه شد که بعد از کودتا، سندیکاها باز هم شکل گرفتند؟

آن زمان، هر سال نمایندگان کارگرهای جهان در یکی از کشورها جمع می شدند و نمایندگانی هم از طرف سندیکاهای ایران که وابسته به شورای متحده مرکزی بودند در این نشستها شرکت می کردند. در سال 1337، زمانی که دیگر شورای متحده مرکزی و سندیکاهای مستقل منحل شده بودند؛ کمیته ای از کارگران ایرانی وابسته به رژیم به این نشست اعزام شدند. اما در آن جا از این کمیته پرسیده بودند: شما از طرف کجا آمده اید؟ اینها گفته بودند: از طرف کارگران ایران. اما متولیان آن نشست گفته بودند: ایران سندیکای کارگری ندارد که شما نمایندگان کارگران باشید و اینها را از نشست بیرون کرده بودند. این ماجرا به گوش شاه رسید و شاه دستور تشکیل سندیکاهای فرمایشی را صادر کرد. کارگران با استفاده از این موقعیت، سندیکا تشکیل دادند. البته آن اوایل، يك عده ساواکی و افراد وابسته به شاه هم در این سندیکاها حضور داشتند. جلسات سندیکا بعد از تشکیل در محل اتحادیه ی قهومچی ها، جنب کلانتری 9 تشکیل می شد. صد نفری بودند که هر هفته آن جا جمع می شدند و ما هم چون عاشق سندیکا بودیم هر هفته می رفتیم، شاید راهی برای فعالیت پیدا کنیم.

- با توجه به وابستگی های این سندیکاهاى "شاه فرموده" که خودتان به آن اشاره کردید، چرا شما عضو این سندیکا شدید؟

به هر حال ما بعد از کودتای 28 مرداد همیشه دنبال راهی می گشتیم که بتوانیم سندیکا داشته باشیم. ...

این وضعیت ادامه داشت تا سال 1340 که هیات مدیره ی سندیکا دست يك عده ی دیگر افتاد که توده ای نبودند اما ساواکی هم نبودند. ما هم دیگر فعال شدیم و من در انتخابات به عنوان بازرس رای آوردم. سال 41 هم در انتخابات دبیر سندیکا شدم. فعالیت می کردیم اما شدید نبود، چون اجازه نمی دادند ولی وقتی کارگری شکایتی می کرد به کارخانه ها می رفتیم و تا آن جا که می توانستیم از حقوق کارگران دفاع می کردیم. به هر حال من دو دوره دبیر سندیکا بودم. يك عده از کارگران هم می آمدند و می ماندند، يك عده هم خسته می شدند و می رفتند. از سال 50 به بعد دیگر سندیکا روی پای خودش بود و بیمه و شکایات کارگران را به شدت پیگیری می کرد.

- خواهش می کنم از نقش سندیکا در انقلاب بگوئید؟

سندیکا واقعاً فعال بود. بچه ها مرتب در خیابان ها بودند. یکی از بافندگان سوزنی به نام «جانجانیان»¹ در همان روزها شهید شد. البته نه فقط بافندگان سوزنی، بلکه همه ی سندیکاها فعالیت می کردند. منتها متأسفانه اولین ضربه را پس از انقلاب کارگران خوردند و حقتش نبود که چنین معامله ای با کارگران بکنند. سال 58 بود که يك شب آمدند و من را بازداشت کردند و بعد از این که يك شب را در کلانتری شماره ی 9 میدان بهارستان ماندم، من را به بازداشتگاه میدان فردوسی بردند و نزدیک يك ماه هم آن جا ماندم تا آزاد شدم. بعدها فهمیدم این ها داشتند آماده می شدند که با نیروهایی که از خودشان نبودند، برخورد کنند. به هر حال ما باز هم فعالیت را ادامه دادیم و این ها هم باز من را بازداشت کردند و این بار چند روزی را در عشرت آباد ماندم. اما وقتی دیدند باز هم بعد از آزادی فعالیت را ادامه می دهیم، ماجرا خیلی جدی شد. شبی در دفتر سندیکا جلسه داشتیم که بچه ها خبر آوردند هر کسی را که از سندیکا خارج می شود بازداشت می کنند. رفتیم پرسیم چه خبر است که به دفتر سندیکا هجوم آوردند و حدود 70 کارگر سندیکایی را بازداشت کردند و به کمیته ی فردوسی بردند. بعد از مدتی گفتند بروید. ما هم فکر کردیم آزاد شده ایم، اما هنگامی که از ساختمان کمیته خارج شدیم، همه را سوار يك اتوبوس کردند و گفتند سرهایمان را روی زانو خم کنیم. یکی از کارگرها اعتراض کرد که من گوشت گرفته ام و باید آن را به خانه ببرم. اما گفتند هر کسی که حرف بزند توستری می خورد. من بلند شدم گفتم: بچه ها چیزی نگوئید. این ها خواه ناخواه ما را می برند، حالا کجا؟ کسی نمی داند. نزدیک زندان اوین که رسیدیم چشم هایمان را بستند و به اوین بردند. فردای آن روز، نزدیک ظهر به غیر از 6 نفر از رهبران سندیکا بقیه ی کارگران را با گرفتن تعهد آزاد کردند. این بار بازداشت من چهار ماه و پانزده روز طول کشید.

بعد از آزادی دیگر چیزی از سندیکا باقی نمانده بود. وقتی آزاد شدم دیدم همه ی اجناس شرکت تعاونی سندیکا را غارت کرده اند، دفتر سندیکا را هم مصادره کرده بودند. دفتر وسیعی در لاله زارنو داشتیم؛ سر چهارراه کنت که تنها در تراسش دو هزار نفر آدم جمع می شدند، صندلی ها را برده بودند، اسناد سندیکا را برده بودند. رفتیم دادگستری شکایت کردیم، آن جا

- جانجانیان که در متن این مصاحبه به اشتباه "شانجانی" ذکر شده، از جمله کارگران انقلابی وابسته به سازمان نوید بود و در جریان شب های سقوط نهائی نظام شاهنشاهی، هنگام فتح ساواک کشته شد.¹

گفتند ما هم نمی توانیم کاری بکنیم. به هر حال در نهایت دفتر مصادره‌ای سندیکا را هم فروختند. نمی دانم کدام انسانی می تواند دارایی کارگران را بفروشد؟

- مگر سندیکا تشکل سیاسی بود که چنین برخوردی با آن کردند؟

به هیچ وجه! این را بگویم که حتی زمانی که سندیکا عضو شورای متحده‌ی مرکزی بود، همه‌ی کارگران توده‌ای نبودند. اعضای سندیکا همیشه آزاد بودند که هر گرایش سیاسی که می خواهند داشته باشند. بعد از انقلاب، اصلاً اجازه نمی دادیم که مسایل سیاسی در سندیکا مطرح شود. حتی يك شب زمانی که درگیری های حکومت با مجاهدین شروع شده بود؛ عده‌ای نزدیک 25 نفر آمده بودند و روی تراس سندیکا نشسته بودند. من گفتم: "آقایان شما که هستید؟" یکی گفت: "ما این جا جلسه‌ی کارگاهی داریم." گفتم: "هرچه دارید باید بیایید در دفتر بنشینید و مطرح بکنید." باز هم یکی گفت: "این هم سندیکا، حق نداریم این جا هم بنشینیم." گفتم: "آقا جان! این جا سندیکا است، دفتر حزب که نیست. این ها هم رفتند و دیگر نیامدند." من فکر می کردم شاید این ها از مجاهدین باشند ولی يك روز وقتی بعد از جنگ به وزارت کار رفته بودم، آقایان از همان ها گفت: "آقای طبرسی! حال شما چطور است؟ من هم در سندیکا فعالیت می کردم." تازه فهمیدم که آن عده حزب اللهی بوده‌اند.

ما در آستانه‌ی انقلاب، حدود شصت هزار کارگر داشتیم و بیش از چهار هزار کارخانه و کارگاه. سندیکا موجب شد که همه‌ی این کارگران بیمه شوند، گرچه به دلیل سندیکایی بودن هیچ کارخانه‌ای حاضر نبود من را به عنوان کارگر استخدام کند، بیمه ندارم. سندیکا اختلاف‌ها را هم حل می کرد و این به نفع کارگران بود که سندیکا اختلافاتشان را حل کند. در سال 40 يك تعاونی برای کارگران تشکیل دادیم که خیلی قوی کار می کرد و همه‌ی اجناس مورد نیاز کارگران را داشت.

- چند نفر عضو سندیکا بودند؟

زمان شاه زیاد نبودیم. همیشه بین 200 تا 400 عضو داشتیم، ولی انقلاب که شد نزدیک چهار هزار کارگر عضو سندیکا شدند.

- به عنوان يك پیشکسوت سندیکایی چه توصیه‌ای برای کارگران جوان تری که می خواهند وارد فعالیت‌های سندیکایی شوند دارید؟

مهمترین توصیه این است که سندیکا باید از مسایل سیاسی دور باشد. آن زمان هم که فعالیت سندیکایی آزاد بود، غیر ممکن بود که مسایل سیاسی در سندیکا مطرح شود، حتی خود توده‌ای‌ها مخالف این بحث بودند. سندیکا باید فقط به مسایل کار و کارگر بپردازد. من که دیگر آزادی فعالیت سندیکایی را نمی بینم اما ناامید نیستم. بالاخره کارگر پیش می رود. روزی خواهد رسید که کارگران موفق شوند.